

روز برفی

امیدآرمین

ساعت ۸ شب بعد از بند آمدن بارش برف بود که بازپرس پژوهش از قتل دو خواهر در خانه‌شان مطلع شد و شنید در خیابان هنگام، وقتی پدر و مادرشان از سرکار برگشته‌اند، اجساد را دیده‌اند.

خانه‌ای که دو خواهر در آن به قتل رسیده بودند، یک ساختمان دو طبقه شمالی بود که ابتدا بایدوارد حیاط می‌شد بعد به ساختمان می‌رسید. هیچ ردپایی برای نمونه پر داری به دست نیامد، به سمت ساختمان حرکت کرد، دو پله بالا رفت و به بالکن طبقه اول رسید. رو به روی پله‌ها، در ورودی آهنی و طوسی رنگی با شیشه‌های قدی قرار داشت.

در کنار در ورودی یک جا کشی چوبی فندقی رنگ بود که در های کشویی داشت و قبل از پا در ی قهوه‌ای رنگ، یک جفت پوتین سفید پاشنه بلند که پاشیده شدن گل روی آن را لکه کرده بود به چشم می‌خورد و در اطراف آن پوتین‌ها و کفش‌های مردانه‌ای بود که حتماً متعلق به تیم‌های نجسس بود.

بازپرس کفش‌هایش را در آورد و داخل شد، یک راهرو با عرض و طول چهار متر را باید پشت سر می گذاشت، سمت چپ یک جالباسی چوبی با آینه قرار داشت که روی آن لباس‌های مختلفی بود.

در داخل اتاق طبقه اول هیاچویی بود. بازپرس ابتدا به طبقه دوم رفت. در بالکن اتاق بالای آشپزخانه نردبانی سمت پشت بام قرار داشت. اتاق بزرگ پذیرایی نیز در این طبقه بود که با دکوربندی چوبی زیبایی به چشم می‌آمد، در این دو اتاق محتویات کمدها به هم خورده بود.

به طبقه اول بازگشت و داخل اتاقی که قتل در آن اتفاق افتاده بود، شد. در صحنه قتل خون زیادی روی در و دیوار و اثاثیه پاشیده شده بود هر دو خواهر در فاصله نیم متری از یکدیگر به قتل رسیده بودند. یکی از آن‌ها مانتو و شلوار ی سفید با کاپشنی نارنجی رنگ و روسری پرتقالی به تن داشت و کیف سفید زنانه‌ای نیز سمت راست او افتاده بود.

جسد سوسن به صورت طاقباز افتاده و سرش مخالف محل افتادن جسد خواهرش و پاهایش به سمت سمیرا بود.

زیرپای این جسد، سمیرا باشلوار وپیراهنی مشکی رنگ افتاده بود. روی دستان این دختر آثار ضربات چاقو به چشم می‌خورد که نشان از دفاع او داشت. بازپرس با گذشتن از روی جسد سوسن، نزدیک سمیرا روی زانوهايش نشست و دستکش ویژه جراحی را به دستش کرد.

قسمتی از موهای این دختر از پوست سرش کنده شده بود. وقتی سر او را معاینه کرد آثار خون مردگی را در لایه لای موهایش دید که نشان می‌داد قاتل برعکس سوسن که شاید زودتر از خواهرش به قتل رسیده بود، سمیرا را از جر داده است و شاید می‌خواست اطلاعاتی از محل پول‌ها و جواهراتشان بگیرد.

ضربات قهقویی که به سمیرا وارد شده بود، بسیار زیاد بودند اما باز بر عکس سوسن که ضربات تنها از روبه رو وارد شده بود، ضربات چاقو در پشت کمر و شکم و سینه سمیرا دیده می‌شد.

دیگر کاری در آن جانداشت!

پس از این که مشخص شد انگیزه‌از قتل دو خواهر سرعت طلاها به ارزش ۱۰۰ میلیون تومان بوده است، بازپرس شنید پسری در همسایگی این خانه مرد جوانی را دیده که از خانه خارج شده و فرار کرده است.

بالاخره پلیس پیدا شد، یوسف باید باز چوبی می‌شد:

‘خانه‌تان کجاست؟

دو خانه که به سمت خروجی کوچه برپوید، خانه ماست. مثل همین جا دو طبقه است و شمالی.

‘چیز مشکوکی ندیده‌ای؟

من خودم را برای امتحان کنکور آماده می‌کنم به همین دلیل مدتی است که در طبقه دوم خانه‌ام در س می‌خوانم. پنجره ما ن به کوچه مشرف است، چون قدم زنان در س می‌خوانم خیلی از رفت و آمدها را می‌بینم و مدتی می‌شد این دو خواهر را می‌دیدم اما شناختی از آن‌ها نداشتم. مردی را که احساس می‌کرد نامزد دختر بزرگ‌تر است، چندبار ی دیده‌ام، البته زیاد دقت نمی‌کردم اما امروز فرق می‌کرد.

‘چه فرقی؟

حدود ساعت ۱۵ بود که دیدم ماشین پژوی سفید رنگی تا در این خانه آمد، سابقه نداشت با ماشین بیایند همیشه پیاده می‌آمدند. حساس شدم، آن مرد جوان که لباس سیاه پوشیده بود، ابتدا پیاده شد. بعد سوسن از صندلی جلوو خواهرش از صندلی عقب پیاده شدند. همگی می‌خندیدند. مرد جوان هم کوچه را بدقت نگاه کرد. حتی وقتی داخل حیاط شدند دیدم که آن مرد باز به کوچه سر ک کشید اما دو خواهر خنده‌کنان به سمت ساختمان رفتند.

فکر کنم ۲۰ دقیقه بعد مرد جوان در حیاط این خانه به سمت شیر آب رفت. تعجب کردم چرا در این سرما داخل خانه دست و صورتش را نشسته است. کیسه پلاستیکی سیاهی نیز در دست داشت. وقتی در را باز کرد و خارج شد خیلی سریع داخل ماشین نشست و از خروجی انتهای کوچه رفت. این بار چون رفتارش مر موز بود شماره ماشین‌اش را برداشتم.

هنوز دو ساعت نگذشته بود که مردی به نام پیمان که زن و بچه داشت باز داشت شد و همان ابتدا ادعا کرد سوسن دست از سرش بر نمی‌داشت.

پیمان وقتی شنید قاتل دو خواهر است و سرعت انجام شده است، گفت: من وسوسه شدم که با سوسن دوست شدم بعدش وقتی فهمیدم او یک بار شکست خورده کلی به خودم لعنت فرستادم که چرا این کارا کرده‌ام اما دختر خوبی بود، خواهرش را هم خیلی دوست داشتم. امروز ظهر مثل همیشه سوسن با سر کوچه شان پیاده کردم و برگشتم. هیچ وقت به خانه‌شان نرفتم و هیچ وقت خواهرش را هم ندیده‌ام.

پیمان باز داشت شد اما ساعت ۱۱ صبح روز بعد بازپرس دستور آزادی‌اش را صادر کرد و با دو دلیل ثابت کرد یوسف قاتل است.

یوسف چاره‌ای جز اعتراف ننید و پاپس دادن طلاها پذیرفت از پشت بام به خانه وارد شده و دست به این قتل زده است.

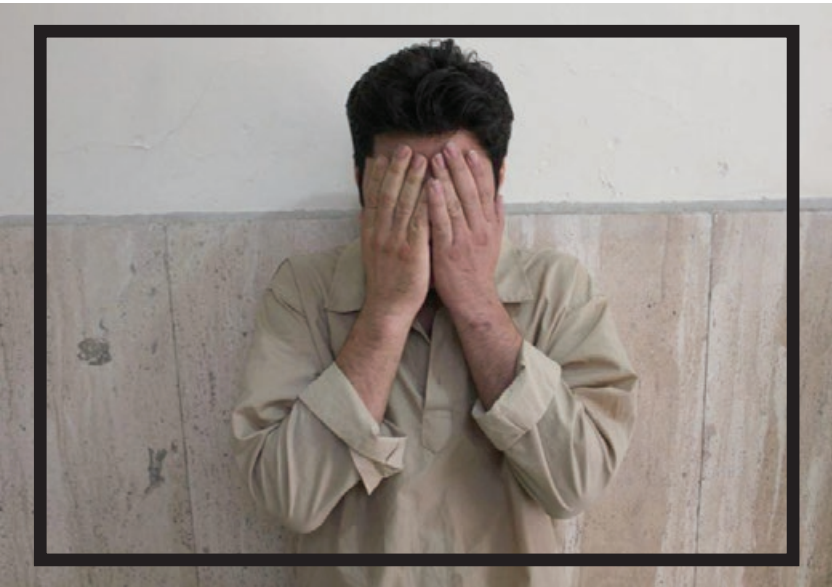
■ پاسخ:

دلیل اول: گلی بودن پوتین زنانه نشان می‌داد، سوسن که مانتو و شال به تن داشت و کیف زنانه‌اش در کنارش افتاده بود، ناز و بیرون داخل خانه شده و این در حالی بود که یوسف ادعا می‌کرد هر دو خواهر با هم به خانه رفته‌اند.

اگر این واقعیت داشت، سمیرا هم فرصتی برای درآوردن لباس‌های بیرون خود نداشت و پوتین یا کفش سمیرا هم باید به احتمال زیاد در بالکن می‌بود، پس داستان یوسف دروغ بود.

دلیل دوم: سوسن از روبه رو و سمیرا از پشت سر ضربه خورده بود. خون مردگی در سر سمیرا نشان می‌داد قاتل فرصت شکنجه این دختر برای پیدا کردن طلاها را داشت اما سوسن آنی هدف حمله قرار گرفته بود و باز نشان می‌دهد وقتی سوسن از بیرون به خانه آمده است، خواهرش کشته شده و قاتل او را هم هدف حمله قرار داده بود.

نقشه شوم خیانت به دوست باسیم کارت ناشناس



پسر جوانی که دلباخته زن بهترین دوستش شده بود تا دسیسه ای چید تا باعث جدایی زوج جوان شود.

مرد فریبکار در آخرین مرحله اجرای نقشه اش دستش رو شد.

سال ۹۶ بود که معصومه ۲۸ ساله همراه دوستانش در یک مهمانی شبانه شرکت کرد و در آن با پسر شیک پوش و جوانی به نام حسین آشنا شد.

مدتی از دوستی معصومه و حسین گذشت و علاقه آن‌ها روز به روز بیشتر شد تا این که حسین پس از شش ماه تصمیم به ازدواج با معصومه گرفت و ماجرای خواستگاری را برای دختر مورد علاقه‌اش مطرح کرد.

حسین همراه خانواده‌اش به خواستگاری معصومه رفت و با توجه به شرایط کاری و جایگاه اجتماعی که داشت خانواده دختر جوان نیز به حسین نگاه مثبتی داشتند و راضی به این ازدواج شدند.

■ جشن عروسی

آخرین روزهای سال ۹۶ بود که مراسم جشن عروسی این زوج جوان برگزار شد. در این مراسم دوستان معصومه و حسین حضور داشتند و جشن باشکوهی برگزار شد و زوج جوان به خانه بخت رفتند.

حسین و معصومه دوستان زیادی داشتند که همیشه با آن‌ها در ارتباط بودند تا حدی که حتی دوستان مجردشان هم به خانه‌شان رفت و آمد داشتند.

یک سال گذشت و هیچ اختلاف و مشکلی در زندگی شان نبود و روز به روز علاقه‌شان به هم بیشتر می‌شدو همه اطرافیان از آن‌ها به عنوان زوج موفق صحبت می‌کردند.

■ دوست مشترک

حمیدرضا یکی از دوستان صمیمی حسین بود که با معصومه رابطه خوبی داشت و همیشه در مهمانی‌های آخر هفته با دختر جوانی به نام مرضیه به خانه آن‌ها می‌رفت و رابطه دوستانه عمیقی بین دختر و پسر جوان بود.

رابطه حمیدرضا با همسر دوستش آن قدر نزدیک بود که حتی بعضی اوقات پسر جوان به معصومه زنگ می‌زد و با هم حرف می‌زدند تا این که پس از مدتی حمید رضا به تنهایی وارد خانه معصومه و حسین شد و از مرضیه خبری نبود که زوج جوان با دیدن حمیدرضا شوکه و پیکیگر مرضیه شدند.

حمیدرضا خواست پیکیگر ماجرا نباشند ولی سکوت

صحبت‌هایش با معصومه ادعا کرد که حسین در

دوران مجردی‌اش شیطنت‌های زیادی داشته و شاید یکی از همان دختران روزهای مجردی‌اش بازگشته است و با صحبت‌هایش باعث شد روز به روز معصومه از مرد رویا‌هایش فاصله بگیرد.

حمیدرضا از این خلأ عاطفی سوءاستفاده کرد و هر روز خودش را به معصومه نزدیک می‌کرد تا این که زن جوان که به رفتارهای شوهرش شک کرده بود تصمیم به جدایی گرفت.

■ مزاحم کیست؟

حسین وقتی شنید معصومه تصمیم به جدایی دارد تلفن همراهش را پیش روی همسرش گذاشت و خواست تا جواب‌هایی را که به مزاحمش داده است مشاهده کند و معصومه دید که شوهرش به بیشتر پیام‌ها جواب نداده و برخورد سرد و قاطعانه‌ای داشته است.

زن و مرد جوان شروع به صحبت کردند و حسین وقتی شنید در این مدت حمیدرضا داستان‌های عجیبی برای بدنام کردن او برای همسرش تعریف کرده است احتمال داد که این مزاحمت‌ها از سوی دوست صمیمی‌اش صورت گرفته است.

حسین به اداره پلیس رفت و از مزاحم تلفنی‌اش شکایت کرد و تیمی از ماموران پلیس برای تحقیقات شمارتلفن را مورد بررسی قرار دادند و به یک زن جوان رسیدند.

زن جوان وقتی پلیس را پیش روی خود دید، ادعا کرد که چندی قبل یکی از دوستان قدیمی‌ام به نام حمیدرضا که می‌دانست یک سیم کارت در خانه‌ام دارم از من خواست آن را در اختیارش قرار دهم تا از اینترنتش استفاده کند و من هم که به او اعتماد داشتم سیم‌کارتی را که در خانه افتاده بود در اختیار حمیدرضا قرار دادم و دیگر نمی‌دانم چه اتفاقی افتاده است.

همین سرخ کافی بود تا ماموران پلیس به سراغ حمیدرضا بروند و مرد مزاحم را که همان دوست صمیمی حسین بود، دستگیر کنند.

حمیدرضا ابتدا سعی کرد خود را بی‌گناه معرفی کند اما وقتی در برابر مدارک پلیسی قرار گرفت و راز پیام‌های ارسالی‌اش برای حسین در تلفن همراهش فاش شد لب به سخن باز کرد.

■ اعترافات عاشقانه

حمیدرضا به ماموران گفت: وقتی در جشن عروسی حسین شرکت کردم در همان شب عاشق معصومه شدم و در این سال‌ها با نزدیک کردن خود به حسین و همسرش سعی داشتم معصومه را به سمت خودم بکشانم اما او یک زن وفادار بود و هیچ وقت دلباخته من نشد.

وی افزود: ماجرای قهر کردن با مرضیه هم یک نقشه بود تا از نظر عاطفی، دل معصومه را بلرزانم و به سمت خودم بکشانم اما این نقشه‌ام به نتیجه نرسید و تصمیم گرفتم تا نقشه آخر ا که ماجرای خیانت حسین بود اجرا کنم و با سیم‌کارتی که در اختیار داشتم شروع به مزاحمت و دادن پیام به حسین کردم و آن‌ها را تایک قدمی طلاق کشاندم اما موفق نشدم.

دوست خیانتکار ادامه داد: معصومه نگاهش به من مثل یک خواهر بود اما من عاشق او بودم و دوست داشتم با هر فریب و نقشه‌ای که شده است او را برای خودم کنم که دستم رو شد و دستگیر شدم.

بنابر این گزارش، حمیدرضا با سپردن وثیقه آزاد شد تا پس از صدور کیفرخواست در دادگاه کیفری ۲ تهران محاکمه شود.

بررسی حوادث

تحلیل کارشناس

حريم دوستان اجتماعي

دکتر امان ...ا قرايی مقدم

جامعه‌شناس و استاد دانشگاه

در این مقوله باید گفت موضوع دوست اجتماعی در گذشته بین دختران و پسران جوان مجرد دیده می‌شد اما متأسفانه امروزه به دلیل تغییر در سبک زندگی شاهد زندگی‌های جدید با سبک‌ها و مدل‌های متنوع هستیم. افرادی که زندگی مشترک تشکیل می‌دهند و زیر یک سقف به عنوان زن و شوهر معرفی می‌شوند جدای از روابط خانوادگی، دوستان مجردی دارند که ممکن است عده‌ای از آن‌ها مطلقه باشند یا اصلاً تجربه از دواج را نداشته باشند زن و مرد متاهل این افراد مجرد را به خانه خود راه می‌دهند و روابط خانوادگی‌شان را گسترده می‌کنند.

شاید در ابتدا برخی از آن‌ها در قالب یک دوست اجتماعی باشند اما گاهی دیده شده است به مرور زمان آسیب‌های بی‌شماری را به زن و مرد متاهل تحمیل می‌کنند یا گسترش شبکه‌های اجتماعی و فضاهای مجازی زندگی دست خوش تحولات شده و سبک روابط اجتماعی و فرهنگی نیز تغییر کرده است بنابراین آسیبی که امروز با آن دست و پنجه نرم می‌کنیم وجود روابط پنهانی در برخی خانواده‌هاست.

اگر این روابط پنهانی چه از سوی مرد و چه از سوی زن متاهل در نظام خانواده شکل بگیرد جامعه و خانواده را ناآهنجاری‌هایی از قبیل خیانت، قتل، روابط نامشروع، طلاق و... مواجه می‌کند.

دوست اجتماعی وقتی در لایه‌های زندگی فرد متاهل نفوذ می‌کند تفکرات و دیدگاه‌های خود را به عنوان یک فرد مجرد در ذهن و تفکر فرد متاهل می‌نشاند بنابراین فرد متاهل به مرور زمان وقتی در مقابل مسئولیت‌های زندگی و فشارهای اقتصادی دچار کاستی و کمبود می‌شود تصور می‌کند تنها راه فرار از این بحران پناه بردن به یک همصحب است که در این موارد دیده می‌شود فرد با دوست اجتماعی مجرد خود که اغلب جنس مخالف است ارتباط برقرار می‌کند.

این ارتباطات ساده گاهی به ارتباطات عاطفی و عمیق تبدیل می‌شود و پیگر زندگی زن‌شویی را نشانه می‌گیرد بنابراین در روابط با افراد مجرد در یک زندگی خانوادگی باید دید آیا این دوست به عنوان دوست اجتماعی باعث گسست بین اعضای خانواده می‌شود یا خیر؟

تفکرات یک فرد متاهل و مسئولیت‌هایش با فردی که مجرد است تفاوت‌های بی‌شماری دارد زیرا فرد مجرد بسیاری از مسئولیت‌ها و تعهدها را در زندگی خانوادگی به عهده نداشته از این رو راحت‌تر برای زندگی خود هدف‌گذاری و برنامه‌ریزی می‌کند و ممکن است در برخورد با فردی که متاهل است و خانواده تشکیل داده است مسائلی را مطرح کند که کانون گرم خانواده را زیر سوال ببرد.

با توجه به این که بعد از گذشت چند سال از زندگی مشترک زن و مرد نسبت به هم دچار سستی، رخوت و یکنواختی می‌شوند ورود یک فرد جدید به زندگی‌شان سبب زیرورو شدن آن زندگی می‌شود گاهی اوقات یک دوست مجرد روی عواطف و احساسات طرف مقابل تاثیرگذار است و این اولین جرقه‌ای است که افکار و نیت ذهنی فرد متاهل را به خود مشغول کرده است و سبب شروع یک رابطه آسیب‌زای می‌شود و به تدریج فرد متاهل از خانواده با پیوند عاطفی و عمیقی که داشته دور می‌شود و به سمت دوست مجرد خود که اغلب از جنس مخالف است تمایل پیدا می‌کند.

بنابراین دوستی اجتماعی و آوردن آن دوست به کانون خانواده برای پیشگیری از آسیب‌ها نیازمند فرهنگ‌سازی است. در اغلب طلاق‌های عاطفی و حتی پرونده‌های طلاق‌های رسمی که بررسی می‌شود زن یا مرد به موضوع در میان بودن فردی سوم اشاره می‌کنند که حضورش در زندگی‌شان تاثیرات منفی داشته تا جایی که کارشان به طلاق و جدایی کشیده شده است حتی برخی از این افراد به توطئه و کشیدن نقشه قتل برای از بین بردن همسر خود دست می‌زنند تا برای همیشه از صحنه زندگی‌شان پاک شود.

افشای تراژدی دردناک قاتل ناپدری بعد از ۱۵ سال



بود گفت: من آن زمان ۲۵ ساله بودم اما

حالا ۴۰ سال دارم. ۱۵ سال از بهترین روزهای زندگی‌ام را در زندان سپری کردم و توان پرداخت دیه را ندارم. خواهر و برادر ناتنی‌ام چون می‌دانستند قصد قتل پدرشان را نداشت اعلام گذشت کردند کرده بودم اما او با رفتارهایش مادر مرا آزار می‌داد.

وی درباره فرار یک ماهه‌اش نیز گفت: من بعد از قتل فرار کردم و همراه مادرم شب‌ها را در خیابان می‌گذراندم تا این که بازداشت شدم.

وی در حالی که سرش را پایین انداخته

جواب‌مانده بود تا این که مادرم به ملاقاتم آمد. او به من گفت هیچ نامه‌ای از من دریافت نکرده است. من که از شنیدن حرف‌های او تعجب کرده بودم متوجه شدم احمد نامه‌های من را پاره کرده و اجازه نداده است زندان آزادشده و این ماجرا را شنید، سر همین موضوع مادرم وقتی به تهران برگشت با احمد درگیر شد و کار آن‌ها به کتک کاری کشید. تا این که مادرم هفت ماه به زندان افتاد. در آن زمان احمد دوباره ازدواج کرد و همسرش باردار شد. مادرم وقتی از زندان آزاد شد و این ماجرا را شنید، شوکه شد. آن‌ها از هم جدا شدند و احمد دیگر اجازه نمی‌داد تا مادرم کیوان را که ۱۴ ساله و لیلارا که یازده ساله بود ببیند.

این متهم گفت: یک روز وقتی مادرم برای دیدن لیلا مقابل مدرسه او رفته بود متوجه شد همسر احمد موهای لیلارا از ته قیچی کرده است. مادرم که عصبانی بود مقابل خانه احمد رفت و با او و همسرش درگیر شد و با قیچی به دست همسر احمد زد که دستش آسیب دید. به همین دلیل بار دیگر مادرم ۵۰روز را در زندان خورین سپری کرد. بعد از آن ماجرا وقتی مادرم از زندان آزاد شد دیگر سراغ خواهر و برادر ناتنی‌ام نرفت. چند ماه گذشت تا این که فهمیدیم وقتی مادرم برای دیدن کیوان و لیلا مقابل خانه احمد رفته ناپدری‌ام او را به شدت کتک زده است. من از این زندگی خسته شده بودم و نمی‌توانستم شکنجه و آزارهای مادرم را ببینم. من آن زمان تعداد

و احمد خواهر و برادر ناتنی‌ام را به شدت اذیت می‌کرد. من که از این وضع خسته شده بودم مقابل خانه احمد رفتم و با او درگیر شدم. اما من واقعا قصد کشتن او نداشتم. من در آن درگیری یک ضربه به سینه احمد زدم که باعث مرگ‌مرد شد. با پایان دفاعیات این متهم قضات وارد شور شدند و وی را به هفت سال زندان و پرداخت دیه محکوم کردند.

مصطفی دوران محکومیتش را گذراند اما به دلیل ناتوانی در پرداخت دیه در زندان ماند.

بدین ترتیب درخواست اعسار را مطرح کرد و از قضات دادگاه کمک خواست.

■ تراژدی تلخ در دادگاه

وی در شعبه چهارم دادگاه کیفری یک استان تهران به تشریح جزئیات زندگی‌اش پرداخت و گفت: مادرم سال‌ها قبل از پدرم که معتاد بود جدا شد. برای همین من و برادر بزرگم با مادرم زندگی می‌کردیم و مادرم سرپرستی برادر کوچکم را که آن زمان هشت ماه داشت به پدرمان سپرد و ما دیگر از آن‌ها خبری نداشتم. تا این سال ۶۷ مادرم با احمد آشنا شد و با او ازدواج کرد. مادر و ناپدری‌ام صاحب یک دختر و پسر به نام‌های لیل و کیوان شدند اما ناپدری‌ام مرد بد خلقی بود و مدام مادرم را کتک می‌زد. وی در تشریح زندگی تلخش ادامه داد: پنج ماه بود به خدمت سر بازی رفته بودم و نامه‌هایی که برای مادرم ارسال کرده بودم بی